

پنجشنبه ۲۶ دی ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۹۳۰ • ۷	
روزنامه شترق	
فرهنگ	
منش و روش «علیرضا فرهند»، گفت‌وگو با «ماشاءالله شمس‌الواعظین» صفحه ۸	صفحه ۸
اکسیژن ناب برای روزنامه‌نگاران	صفحه ۹
آشنایی با تکنیک‌های متفاوت جلوه‌های سینمایی	صفحه ۱۰

نگاه یک	
ویلچر درد	
۱- یک مسحورکننده قهار، یک چکنیکلسون افسونگر که گریزی از لوندی و دلبرانگی او نبود از بس دانا بود، مستدل و موجه. یک واقع‌بین رویایی که مثل همه مردان بزرگ، عیب‌هایش قابل شمارش بود.	
استاد، خوب می‌دانست تفنگ پر یک نفر را می‌ترساند و تفنگ خالی دو نفر را و به همین دلیل از خشونت عمیق‌بیزار بود. گرچه هر وقت اراده می‌کرد، بدون تفنگ و فشنگ جمعیت ساکنان اردوگاه اسرا را افزایش می‌داد؛ دوستدارانش. مهم نبود چند سال داری، زنی یا مرد. تو اسیر او می‌شدی. مهم او بود که چون قادر به راه‌رفتن در هر کوره‌راهی بود، جنگل برایش شاهراه بود. مهم او بود که عشق‌ساز بود.	
۲- اقلای فرهمندی که من می‌شناختم به تنهایی یک جهان بود. او یکی از چند نابغه روزنامه‌نگاری در میان پدیده‌های قابل‌توجه روزنامه‌نگاری ایران بود. به‌خاطر هوش، حافظه، سواد و قدرت تحلیل کم‌مثال و نثر ساده و بی‌تکلفش. یک هدایتگر و مشوق روح‌نواز، یک ارکستر کامل که همواره آرام و دلکش می‌توخت و با موسیقی رزمی می‌تای‌ها نداشت.	

در جوانی‌های من در روزنامه کیهان پیش از انقلاب، او دبیر گروه بین‌الملل بود با اعضای گروه معتبر و غبطه‌انگیزش؛ مهدی سحابی، حسام‌الدین امامی، هوشنگ حسامی، عبدالله گله‌داری و عبدالمحمد روحبخشان. او نرم می‌آمد و آهسته‌می‌رفت که نسیم خیال کسی پریشان نشود. ادامه‌ملاحظه روزانه مردی که شکل، گفت و رفتش کاملاً متمایز بود، به بعد از انقلاب موکل شد. در وقفه‌هایی و بعد روزانه شد زیر سقف بعدازظهرهای هفته‌نامه آینه در خیابان ویلا در اتاقی به اندازه تنهایی من و او، احمدرضا دریایی و دکتر قریب که بالای سر ما اکبر قاضی‌زاده و جهانگیر کوثری هم بودند. در همان اتاق بود و در پرسش و پاسخ‌های ما بود که متوجه شدم استاد چقدر بی‌پایان و نامکشوف است. غریب آنکه او، استاد بازی‌های قفزی بود که برای من یکی از عیب‌های آشکارش همین بود که تو را به دلخواه خود می‌خواست یا با آن پخش دلخواه تو رفقت می‌کرد و بدون آنکه خودت متوجه باشی که مسجور شده‌ای و همین موقع بود که آقای فرهمند کیک خامه‌ای بود؛ ناپلئونی تازه، نسکافه داغ و تو همراه می‌شدی تا چند قدم بالاتر ادامه موسیقی را در کافه فنادی برد بشنوی. یک قهوه تلخ پشت پنجره تمام فصول که موسیقی می‌ریخت از خلال ایده‌های نو به نو، روایت‌های شگفت، سفر در جاده تاریخ، سیاست و هنر و ادب، استاد، کامل بود. یک چکنیکلسون اغواگر که در جلد وودی‌ان ظاهر می‌شد.

۳- از هفته‌نامه آینه که در آمدم من همراه او رفتم برای انتشار مجله پسته. چرا؟ چون می‌خاستم نقش و رنگ دیگر قطعات آقای فرهمند را بفشانم. موسیقی بشنوم، فیلم ببینم، کتاب بخوانم، سیاست بدانم و البته او مرا رفیق خوش‌قریحه خود می‌دانست. هر چه روز و ماه ورق می‌خورد او نامکشوف‌تر می‌شد و البته حلاوت و رفاقتش دلنشین‌تر. او استاد شیرین کردن تلخی‌ها بود. با ایده‌هایی بدیع که می‌توانست با دو خط شکسته یک مربع سبز بسازد و مثل کارلوس کی‌روش ضعیف‌ترین موقعیت تاریخ فوتبال ایران را جهانی کند.

۴- استاد بر این باور بود خرده نان هم نان است. پس مرگ هم می‌تواند زندگی باشد. وقتی با حسن نمکدوست و مسعود خرسند رفتم دیدنش که چرا ناگهان در بیماری فرو رفت، همچنان افسوسگر بود و نسبت ما و امروز ما را با جهان فردا بر صندلی‌ای به توضیح نشست که نامش ویلچر بود. او سپس کمی هم از درد گفت. اینکه کجای درد بی‌درماتش است و او همچنان کیک بود و تو که روزگاران با او بودن را بدون ویلچر و آمبول‌زدن ناگهانی در حضورت را تجربه نکرده بودی، بغض درد بودی و می‌خواستی باباطاهر شوی و دوبیتی هجرانی بخوانی. استاد چند هفته بعد هم روی ویلچر دره، بازی با مرگ را ادامه داد و سر به سرش گذاشت. مطمئن بودم امروز و فردا مرگ را افسون می‌کند، او قوی‌تر از آن بود که به درد، مهلت بازیگوشی بدهد. گرچه دل‌نازک، پرمال بود و رنج‌های نگفته روزگار بسیار داشت و سال‌های سال بود که به دلایل خوددانسته انگار روی ویلچر، روزنامه‌نگاری می‌کرد. چون مثل نوابغ می‌دانست صبر بالاترین هنر است.

قرار بود این امروز و فردا با حسن نمکدوست دوباره برویم دیدنش. تلفن‌های اوقت خوب مصایب، بی‌پاسخ ماند، ایلاس علوی می‌گوید: لحظاتی هست، استخوان‌های اشیا می‌پوسد، و فرسودگی از در و دیوار می‌بارد؛ زندگی قانعت نمی‌کند/ و تو به اندکی مرگ احتیاج داری.



پنجشنبه ۲۶ دی ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۹۳۰ • ۷

روزنامه شترق	
فرهنگ	
منش و روش «علیرضا فرهند»، گفت‌وگو با «ماشاءالله شمس‌الواعظین» صفحه ۸	صفحه ۸
اکسیژن ناب برای روزنامه‌نگاران	صفحه ۹
آشنایی با تکنیک‌های متفاوت جلوه‌های سینمایی	صفحه ۱۰

یادداشت	
بزرگداشتی برای علیرضا فرهمند روزنامه نگار پیشرو	
پژمان موسوی	
ظاهر شنبه بیست‌ویکم دی که زمستان، با دانه‌های سپیدبرفش، پرقدتر و پرتوان برای پایتخت‌نشینان خوندمایی می‌کرد، در گوشه‌ای از همین شهر برفی و البته هنوز آلوده، مردی در بیمارستانی در میدان فاطمی تهران دیده از جهان فروبست که بزرگ‌بود و از اهالی امروز. این صفت «بزرگ بودن و از اهالی امروز‌بودن» برای او اصلاً تعارف یا چیزی شبیه به آن نیست که بسیار این عبارت برای بسیاری‌که صلاحیت آن را هم نداشته‌اند به کار رفته و آن را تهی از واقعیت کرده. درباره او اما بی‌انظور نیست؛ درست که اندکی بیش از ۷۲ سال سن داشت و گرد پیری بر چهره‌اش نشسته بود، اما تو گویی روزنامه‌نگاری جوان بود در آغاز راه؛ چنان امروزی بود از رسانه‌ها و کارکردهایشان آگاه بود که گویی روزنامه‌نگاری است از نسل رسانه‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی پیچیده و انگار هم نه انگار که او از نسل دود چراغ‌خوردگانی بود که تحریریه‌های شلوغ دهه‌های ۴۰ و ۵۰ را تجربه کرده بود. علیرضا فرهمند روزنامه‌نگاری بود که به‌وقایع دید «روزنامه‌نگارانه» داشت؛ بسیار حرفه‌ای بود و نوآور. روزنامه‌نگاری را با قهرمان‌پروری یکسان نمی‌دانست و اندکی تغییر را نشانه‌ای برای بهبود می‌پنداشت؛ منشی مسالمت‌جو داشت و تغییرات بطلسی را بسبب‌ار مهم‌تر و ضروری‌تر از تغییرات ساختار شکنانه می‌دانست. در روزنامه‌نگاری هم ساختار ژانرهای مختلف روزنامه‌نگاری را خوب می‌شناخت و به عناصرشان پایبند بود و هم‌همه‌تر از آن دیدی جامع و حرفه‌ای به سوزها و کارکردهای رسانه‌ها و اهمیت آنها در سپهر رسانه‌ای ایران داشت. زمانی در سال‌های پیش از انقلاب دبیری سروسس بین‌الملل روزنامه‌نگار ایران برعهده داشت و زمانی هم در راهاندازی و تدویم راه بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات نشریات تخصصی بعد از انقلاب همراه دوستان سابق و تیم‌های مطبوعاتی نسل بعدی روزنامه‌نگاری ایران بود. با این همه او هیچ‌گاه تا روزی که زنده بود، آنگونه که شایسته نام و منش بلندنش بود، ارج ندید و شناخته نشد. اصلاً اهلهش هم نبود؛ نه اهل هیاهو بود و نه مرد ظاهر و ریا. به کناری نشسته بود و کارش را می‌کرد؛ کاری که در کنار سال‌های متمادی روزنامه‌نگاری، بخشی از آن هم به نویسندگی و ترجمه آثار مهمی مثل «اریشه‌ها»، «ساعت نحس» و «عقاب درامه نشست»، گذشت. ویژگی مردان بزرگ هم همین بزرگی و متانت توأمان است. حیف از سال‌هایی که گذشت و حیف از نسل جدید روزنامه‌نگار ایران که به جز عده‌ای معدود، بقیه امکان همنشینی و هم‌صحبتی برای ورود به دربابی از اطلاعات و دانش را در حوزه‌هایی مثل تاریخ ایران و جهان و مکاتب فلسفی در کنار تسلط بر فنون روزنامه‌نگاری را از دست دادند. امکان ندارد کسی «علیرضا فرهمند» را بشناسد و از او به نیکی و بزرگی یاد نکند؛ امکان ندارد کسی او را بشناسد و در مدت آشنایی‌اش از او «بیاموخته» باشد و «نگاهش» بر نگاه او اثرگذار نبوده باشد. امروز هم که او «خاطره» شده است؛ خاطره‌ای است شیرین و روشن و تعریف‌کردنی همراه با لحظه‌هایی بکر و ناب از مردی که آرام بود و آرام رفت...	

آن اختراع کارخانه اتومبیل‌سازی راه می‌اندازند؛ و کسانی اتومبیل می‌رانند. بزرگ‌ترین متفکرین و مخترعین و کارخانه‌داران، الزام‌به‌ترین رانندگان اتومبیل نیستند. در این قیاس در میدان تفکرات اجتماعی و سیاسی، تئوریسین‌ها، طراحان، مجریان و روایت‌گران را داریم که این دسته آخری با روزنامه‌نگار (اعم از خبرنگار و گزارشگر و تفسیرنویس) قابل انطباق است. روزنامه‌نگار این سلسله‌مراتب، در حکم راننده اتومبیل است، منتها راننده ماهر اتومبیل مسابقه. ممکن است متفکر و نویسنده بزرگی بخواهد در روزنامه‌ای کار کند، اما او هم باید روزنامه‌نگاری کند. روزنامه‌نگار صاحب حرفه‌ای است شریف و پر افتخار، نه مثل آن مسافرش‌هایی که احساس شرم می‌کنند و می‌گویند کار من این نیست. من نویسنده‌ام. حیف که نمی‌گذارند بنویسم... روزنامه جای ارایه تزه‌ای شخصی نیست و اگر قرار باشد هر کس در روزنامه نظرات خود را بیان کند دیگر چیزی از روزنامه باقی نمی‌ماند... وقتی خواننده گفت خوب نوشته این نشانه ضعف روزنامه‌نگار است. روزنامه‌نگار موفق کسی است که خواننده به‌جای تحسین کار او، به خود مضمون خبر واکنش نشان بدهد و بگوید: عجب! عجب واقعه‌ای! عجب پدیده‌ای! ... مقاله‌نویسی، دنباله سنت «اعط» و «خطابه» و «اندرنویسی» است که البته کاربرد اجتماعی خود را دارد. اما روزنامه‌نگاری نیست. روزنامه‌نگاری با پشت‌مین‌نشستن و فشار آوردن به فکر برای گفتن حرفی که دنیا را تکان دهد، حاصل نمی‌شود. باید کار میدانی کرد و در این کار روزیده شد... تفسیرنویس، جای خود را دارد، اما تسلط آن بر روزنامه‌نگاری را به زبان این‌ حرفه می‌دانم... یک آقا یا خانم روزنامه‌نگار، مثلاً آقای فرهمند، با درج نظرات خود در روزنامه فقط به خواننده خبر می‌دهد که آقای فرهمند که شهروند کم‌اهمیت و گمنامی است، اینگونه فکر می‌کند. این چه اهمیتی برای خواننده دارد...



عکس: سیا طاهریان

به یاد علیرضا فرهمند، مترجم و روزنامه‌نگار پیشکسوت

روزنامه‌نگار حکیم و رفیق روزگار

ذکر منبع. او اما با احساس تمام «عجب و عجب» می‌کرد و می‌گفت چه تعبیر حکمت‌آمیزی، از کجا به این نکته پی برده‌اید؟ و گوینده باور می‌کرد خود به رازی بزرگ پی برده است. وقتی هم که از خود او به‌عنوان منبع سخن به میان می‌آمد، ذوق‌زده می‌رسید: «واقعاً، من چنین حرفی زده‌ام؟ فکر نمی‌کنم. مطمئن هستید؟» بهقول مسعود خرسند به شوق می‌آمد وقتی می‌دید دیگران به کمک اندیشه‌های او سخن می‌گویند؛ یا بدون ذکر منبع.

وقتی از او پرسیدم از اینکه حرف‌اش روزنامه‌نگاری است شیمان نیست، گفت «نه، خیلی هم خوشحالم» و فی‌الغور پنج دلیل آورد. اولینش «جاذبیت داستان دنباله‌دار» یعنی چه؟ توضیح داد که اولین روزهای تجربه روزنامه‌نگاری‌اش را پشت دستگاه «تلکس» گذرانده: «در خبرهای «تلکس» انگار چند داستان پرهیجان پلیسی دنباله‌دار به موازات هم ادامه دارند. شوقی در انسان به وجود می‌آید که تحول بعدی خبر چه بود. چنده ماه پس از شروع کارم بود که کندی را ترور کردند و این شوق و جاذبیت داستان دنباله‌دار را در اوچ آن احساس کردم.»

روزگار رفیق او نبود، او اما رفیق روزگار بود. چندین‌سال خاطرش را آرزودند و او هیچ‌کس را هیچ‌گاه نیاززد. همه را دوست می‌داشت و هر که او را می‌شناخت دوستش می‌داشت. مثل خودش راه رفت، مثل خودش خندید، مثل خودش حرف زد، مثل خودش فکر کرد، مثل خودش زندگی کرد. جور دیگر نه، درست مثل خودش، مثل یک روزنامه‌نگار، مثل علیرضا فرهمند

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز:

«... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی

و وقتی پرسیدم مقصودش از «جاذبیت مونتاژ» چیست، گفت: «مثل بازی «لگو» بچه‌ها. به یک خبر واحد؛ می‌شود آرایش‌های مختلف داد. یعنی می‌شود پاراگراف‌ها را پس‌وپیش کرد، لغت‌ها را انتخاب کرد، لیدهای مختلف نوشت، تیت‌رهای متفاوت زد و عکس‌های گوناگون انتخاب کرد. گاهی هم گذاشتن این خبر کنار آن خبر یا آن یکی کنار این یکی، معنای متفاوتی به خبر می‌دهد. خبر زیر دست آدم‌ها، غوغای خاموشی دارند و کشف این مراه به وجد می‌آورد.» سیر و سلوک در لاهوت روزنامه‌نگاری و لذت‌بردن از غوغای خاموش خبر و تشبیه خبر به لگوی بچه‌ها کار او بود و بس. عجیب‌تر اما مسالمت و مدارای فوق‌العاده‌اش بود

با «لگو» غریب زندگی و غوغای خاموش درون.

همه حرفه‌ای روزنامه‌نگارالغاش از همین جنس بودند؛ اصیل و تامل‌انگیز: «... کسانی کاشف قوانین بزرگ طبیعی مثل قانون جاذبه و جدول تناوبی عناصر هستند؛ کسانی از روی آن قوانین مثلاً اتومبیل اختراع می‌کنند؛ کسانی از روی